هوالعلیم

اهمّیت مسئلۀ یقین در سیر و سلوک إلی‌الله

نکتۀ کلیدی برای سالک راه خدا

عید فطر ١٤٣٤هجری قمری

بیانات

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحَمدُ للَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بالنِّعَمِ و النِّعَمَ بالشُّكرِ؛ نَحمَدُه علَى آلائِهِ كَما نَحمَدُه علَى بَلائِهِ؛ و نَستَعينُه علَى هذه النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِه، السِّراعِ إلى ما نُهيَت عَنهُ؛ و نَستَغفِرُه مِمّا أحاطَ بِه عِلمُه و أحصاهُ كِتابُه، عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ؛ و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علَى المَوعودِ، إيمانًا نَفَى إخلاصُه الشِّركَ و يَقينُه الشّكَّ؛ و نَشهَدُ أن لاإلهَ إلّا اللَهُ وَحدَهُ لاشَريكَ لَهُ و أنّ محمّدًا صلّى اللَه علَيهِ و آله و سلّم عَبدُه و رَسولُه، شَهادَتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيهِ و لايَثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عَنهُ.

أوصيكُم عِبادَ اللَهِ بتَقوَى اللَهِ الّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]! زادٌ مُبَلّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ؛ دَعا إلَيها أسمَعَ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ، فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩، تعليقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همهٔ آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللَه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَه علیه و اله، بنده و فرستادهٔ او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم؛ تقوایی که زاد و توشهٔ آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندهٔ آن رستگار گردید.»

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[1]

اللَهمّ صلّ و سلِّمْ و زِدْ و بارِكْ علىٰ خاتمِ رُسُلِك و مُبلِّغِ رِسالاتِك، الرّسولِ النبيِّ الأُميِّ المَكيِّ التّهاميِّ القُرَشيّ، صاحبِ لواءِ الحَمدِ و المقامِ المحمود، أبىالقاسمِ محمّدٍ الحميدِ المحمود، اللَهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد. و صلّ و سلِّمْ علَى ابْنِ عمِّه و صهرِه، قائدِ الغرِّ المُحَجّلين و يَعسوبِ الدّين و إمامِ المُتّقين، علىِّ بنِ أبىطالبٍ عليهالسّلام، و علَى الصّدّيقةِ الطّاهرةِ، الحوراءِ الإنسيّة، البتولِ العذراء، الشّفيعةِ فى يومِ الجزاء، فاطمةَ الزّهراء، و علىٰ سبطَى الرّحمة و سيّدىْ شبابِ أهلِ الجنّة، الحسنِ و الحسين، و علىٰ علىِّ بنِ الحسين و محمّدِ بنِ علىٍّ و جعفرِ بنِ محمّدٍ و موسى بنِ جعفرٍ و علىِّ بنِ موسى و محمّدِ بنِ علىٍّ و علىِّ بنِ محمّدٍ و الحسنِ بنِ علىٍّ و الحجّةِ القائمِ المنتظرِ المهدىّ صلواتُ اللَه و سلامُه عليهم

---

[1] سوره إخلاص (۱۱۲). اللَه شناسى، ج ۳، ص ۲۵٦:
«به اسم خداوند كه داراى صفت رحمانيّت و رحيميّت است.
بگو: داستان از اين قرار است كه خداوند داراى صفت احديّت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، يا توپُر است و تو خالى نيست.) نمى‌زايد و زائيده نشده است. و هيچ‌كس براى او همتا و انبازى نمى‌تواند بوده باشد.»

أجمعين.

اللَهمّ سَهِّلْ مَنهَجَهم و عَجِّلْ فی فَرَجِهم و اجْعَلنا مِن شیعتِهم و مواليهم و الذابّينَ عنهم.

سفارش بسیار مهم قرآن به سالکین راه خدا

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾.[1]

جهت تعجيل در ظهور حضرت بقيّةاللَه أرواحنا فداه و رفع گرفتاری از بلاد مسلمين و شيعيان اميرالمؤمنين عليه السّلام صلواتی ختم كنيد.

خدا در اين آيهٔ شريفه كه آيهٔ بشارت دهنده‌ای است نسبت به راه و مسير مؤمنين و شيعيان و بالخصوص سالكين راه خدا، می‌فرمايد: ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد و به ما اعتقاد پيدا كرده‌ايد و كلام ما را پذيرفته‌ايد، خودتان را دريابيد و مواظب كارها و رفتار خودتان باشيد و فقط به خود نگاه كنيد، به اين‌طرف و آن‌طرف نگاه نكنيد، و

---

[1] سوره مائده (۵) آيه ۱۰۵. روح مجرّد، ص ۶۳۷:
«ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد، بر شما باد دريافتن نفوس خودتان! گمراهیِ گمراه در صورت هدايت يافتن شما، به شما آسيبی نمی‌رساند.»

اعمال خود را مدّ نظر قرار بدهید و کاری به این نداشته باشید که دیگران در چه راهی می‌روند و چه افکاری دارند و چه سلیقه‌هایی دارند و در چه عوالمی قرار دارند. و این را بدانید گمراهی آنان ضرری به شما نمی‌رساند وقتی که شما نسبت به راهتان اطمینان داشته باشید!

این مسئله خیلی مسئلهٔ مهمی است که انسان نسبت به راهش، اعتقاداتش، مسیری که انتخاب می‌کند و کیفیّت رفتاری که در جامعه و در امور شخصی و در امور عبادی و دینی و در مسائل مختلف و روابط خویش، آن راه را در پیش می‌گیرد، [باید مواظب باشد].

راه خدا، راه یقین

در این شب‌های ماه مبارک که خداوند توفیق زیارت برادران ایمانی و اخلاّء روحانی را نصیب نموده بود، در حول و حوش این مطلب، مسائل و مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض کردیم و صحبت به اینجا رسید که انسان نباید به کارهای دیگران و به مطالبی که آنها انجام می‌دهند توجه کند، به شخصیت دیگران نباید نگاه کند، به اینکه افرادِ

دیگر در چه افکاری هستند و چه مطالبی ابراز می‌کنند نباید نگاه کند. وقتی که انسان راه را پیدا کرد، مطالب را از بزرگان فرا گرفت و آن مسائلی را که به آنها یقین و اعتماد دارد و حق را از بین ناحق‌ها و راه صحیح را از بین طرق مختلف تشخیص داد، دیگر به این‌گونه راه‌های خلاف و امور متشتّته و مسائل فی‌ما بین مردم و اجتماع نباید نگاه کند. اگر نگاه کند، کلاه سرش رفته است! آن جنبهٔ واقعی و حقیقی که قلب نسبت به آن جنبه باید اتقان و اِحکام داشته باشد و دارای اطمینان باشد، آن جنبه دستخوش تزلزل و تشویش خواهد شد. و راه خدا راه اطمینان، راه برهان، راه منطق و راه اتقان است و با تشویش و اضطراب و با تزلزل نمی‌سازد.

در آیهٔ شریفه دارد: ﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَ فِيهِ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾؛[1] «این کتابی که ما فرستادیم، شکی در آن نیست،» در مرحلهٔ اتقان قرار دارد، در آن یقین است، در آن اِحکام است، در آن علم است و در آن قاطعیت است. شما در کتاب الهی شک و تردید را

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲.

پیدا نمی‌کنید. و چون این کتاب از وصفیت عصمت برخوردار است، می‌توان به او تمسک کرد. و هر چیزی که دارای این عصمت است، یعنی قاطعیت دارد و در بیان مطلب خود به ضرس قاطع سخن می‌گوید و در ابراز مسئله دچار [این مسائل] نیست: تردید و بگویم و شاید و این‌طور و ممکن است این‌طور باشد و احتمال دارد این‌طور باشد. توجه می‌فرمایید؟! در مطالبی که انسان از این و آن می‌شنود: «شاید به این کیفیّت باشد، ممکن است این‌طور باشد، احتمال این را دارد» اینها دردی از انسان دوا نمی‌کند. «شاید این‌طور باشد» را بنده چطور به آن ترتیب اثر بدهم؟! «احتمال دارد این‌طور باشد» را بنده چطور بتوانم بپذیرم؟! راه خدا راه شاید و احتمال نیست که ما این‌گونه با مردم سخن بگوییم. راه خدا راه قاطعیت است: همین است و جز این نیست؛ همین است و غیر از این باطل است؛ همین است و غیر از این خلاف است؛ همین است یقیناً و مابقی این مطالب دارای وجوه مختلفی ممکن است باشد. این می‌شود قاطعیت و این می‌شود ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.

لذا حجّیت و سندیّت قرآن به محض تزلزل، از اعتبار ساقط می‌شود. اگر انسان در آیه‌ای شک کند که آیا این آیه به پروردگار انتساب دارد یا نه، نفسِ [تردید در] انتساب موجب سقوط او است. بنابراین، آیات قرآن همان‌طوری‌که در خود آیات تصریح بر عدم ریب و بر اتقان است، در مسیری که نشان می‌دهد و راهی را که ارائه می‌دهد، نباید شک و تزلزل باشد؛ باید یقین باشد.

سالک راه خدا و کسی که مؤمن به کتاب الهی است، در مسیر خود باید یقین را [جایگزین] شک کند. «فعلاً این کار را انجام بده نتیجه‌اش را شاید بعداً ببینی؛ الآن بیا اینجا بعداً شاید متوجه بشوی؛ فعلاً بیا اینجا ببین جمعیت در اینجا بیشتر است، افراد در اینجا از نظر سنی بالاترند، اشخاصی که در اینجا هستند دارای اعتبار بیشتر هستند» تمام اینها رهنمودهایی است که مردم و شیطان براساس اهواء و تخیلات و توهّمات در پیش روی آدمی می‌گذارد. اما راه خدا راه زیادی جمعیت نیست، راه ریشِ سفید و سن بالا نیست، راه مدت زیادی در پیش بزرگان

بودن و کمتر بودن نیست؛ راه اتقان است، راه یقین است و راه اعتماد است.

اهمیت یقین به مسیر در دیدگاه قرآن و اولیای الهی

این مسئله مهم است که این قضیّه بسیار بسیار در آیات و روایات مورد توجه قرار گرفته است و بزرگان نیز در طول حیات پر برکت خود، دائماً به این مسئله توجه می‌دادند که به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید؛ به اینکه چرا این آقا الآن در فلان‌جا است، نگاه نکنید؛ به اینکه الآن در فلان موقعیت قرار دارد، نگاه نکنید؛ به اینکه چرا این آقا در آنجا رفته است و چرا الآن آنجا است، نگاه نکنید؛ به خود نگاه کن قبل از آنکه به دیگران بیندیشی. اوّل به اعتقاد و باور خود توجه کن پیش از آنکه اعتقاد و باورهای دیگران را بخواهی به حساب در بیاوری. ببین نسبت به اعتقاد خود چقدر پایبندی و چقدر آن اعتقاد را از ناخالصی به‌در آورده‌ای و چقدر نسبت به مبانی بزرگان توجه کرده‌ای و چقدر نسبت به راه حق که در پیش پای تو گذاشته بشود، پایبندی. این مسئله است. اینکه

فرض بکنید این الآن در اینجا است، آن اینجا است، چرا این قضیّه اتفاق افتاد، چرا فلان‌جا این‌طور شد، الآن گروه بسیاری به‌دنبال فلان جریان می‌روند، الآن بسیاری از علما در فلان قضیّه آن کار را می‌کنند، هیچ‌کدام از اینها نمی‌تواند ملاک برای وثاقت و ملاک برای اعتبار باشد. نگاه کن ببین آن راهی را که انتخاب کرده‌ای آیا نسبت به آن راه شک و شبهه نداری؟ نسبت به آن اعتقادت با اطمینان حرکت می‌کنی یا نه؟ اگر با اطمینان حرکت کنی، راه را می‌روی. و اگر بدون اطمینان حرکت کنی و به این و آن نگاه کنی، به شخصیت افراد بخواهی توجه کنی، به موقعیت افراد بخواهی توجه کنی، گرچه مسیرت صحیح هم باشد، قدم از قدم بر نمی‌داری؛ چون با شک و با شبهه است، راه با شبهه است، مسیر مسیری است که با شبهه است.

اینجا است که ما می‌بینیم بزرگان همیشه در طول حیات خود روی این قضیّه توجه می‌کردند. بنده کم قضیّه‌ای مانند این قضیّه سراغ دارم که در زمان مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ ایشان مورد

توجه قرار می‌دادند. در مجالس خود، خصوصی و یا عمومی، در صحبت‌هایی که می‌کردند همیشه به این نکته تذکر می‌دادند که ببین راهی که داری خودت می‌روی، این راه از چه مرحله‌ای از اتقان و یقین و صفا و بی‌غل و غشیِ دل برخوردار است. به بقیّه نگاه نکن. بالاتر از این، به رفیقت هم نباید نگاه بکنی که آیا این الآن راهش صحیح است یا نه! به رفیقت چه‌کار داری؟! به کسی که همراه تو در مجالس شرکت می‌کند چه‌کار داری؟! به کسی که این‌طرف و آن‌طرف [است چه‌کار داری]؟! هر کسی پروندهٔ خودش را دارد، هر کسی حساب و کتاب خودش را دارد و هر کسی به‌دنبال راه و روش خود است.

در زمان‌های گذشته و سابق، در آن مجال‌هایی که ما در خدمت بزرگان بودیم و کیفیّت رفتار آنها را مشاهده می‌کردیم، این جریان بالخصوص کاملاً مشهود بود که در عین ارتباط، حساب خود را داشتند؛ در عین هم‌نشینی و مجالست با دوستان، به فکر درد و دوای خود بودند؛ در عین ارتباط با افراد مختلف و صحبت‌های مختلف و ملاقات‌های مختلف، به‌دنبال مسئلهٔ خود بودند.

بنده در یکی از این مجالس شرکت کرده بودم؛ ایشان فرموده بودند که بیایم. حتّی بعضی از دوستان آمده بودند و افراد دیگری هم بودند. صحبت هم بود و مجلس، مجلس خوبی بود و مطالب خوبی رد و بدل شد؛ ولی اختلاف بین افکار و بین روش کاملاً مشخص بود که در طرف مقابل ـ ولو اینکه از دوستان هستند ـ [اختلاف] با افراد دیگر چه قسم است! وقتی که از آن مجلس بیرون آمدیم، رو کردم به مرحوم آقا گفتم: آقا، آیا شما مطالبی را که اینها می‌گفتند تأیید می‌کردید؟ فرمودند: «یکی‌اش را هم تأیید نمی‌کنم!» یک ساعت صحبت، یک ساعت رفاقت، یک ساعت خنده و مزاح، یک ساعت سخن در مسائل مختلف؛ ولی به‌اندزاۀ یک ثانیه همراه و همدوش نبوده است. راه خودش را داشته و مسیر خودش را طی می‌کرده است؛ گرچه چند صباحی بنشیند و سخن بگوید! اینجا مسئله خیلی مهم است!

این آیۀ قرآن[1] آیۀ عجیبی است، راه سالک را

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

نشان می‌دهد و راه شیعهٔ امیرالمؤمنین را می‌نمایاند، راهی که باید ما در اینجا در پیش بگیریم؛ ولی متأسفانه بسیاری از ما هنوز که هنوز است در این نقطه تسامح می‌کنیم و به این و آن نگاه می‌کنیم؛ آی فلانی این‌طوری کرده است! آی فلانی آن‌طوری کرده است! بله، ابتدای مسئله قدری مشکل است و تا این قضیّه بخواهد برای انسان محقّق بشود و به‌صورت یک واقعیت در بیاید و روش زندگی و منش انسان را تغییر بدهد، کار دارد. این مسئله را می‌پذیریم؛ ولی در این راستا باید حرکت کنیم. بزرگان که رفتند و به مطلب و مطلوب رسیدند، این راه را رفته‌اند.

بنده خود شاهد بودم در زمان مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ و ارتباطشان با اساتیدشان که در عین رفاقت و در عین صمیمیت که همه به آن معترف بودند و هستند، در عین‌حال راه خودشان را می‌رفتند و مسیر خودشان را طی می‌کردند. نسبت به مطالب آنها اشکال داشتند، إن‌قلت و إن‌قلت داشتند؛ ولی آن رفاقت را از دست نمی‌دادند و آن ارتباط را به‌هم نمی‌زدند و در عالم خود، مسیر خود را طی

می‌کردند. نسبت به مطالبی که در ارتباط با اساتیدشان بود، نسبت به استاد مطلق، مرحوم حداد ـ رضوان اللَه علیه ـ که تا آخرین روز حیات در تحت تبعیّت و اطاعت از این استاد بودند و بنده خود از نزدیک، مو به مو و لحظه به لحظه شاهد این اطاعت بدون قید و شرط و اطاعت مطلق بودم و همین باعث شد که این مرد بزرگ به آن‌جایی برسد که باید برسد، توجه می‌فرمایید، همین قضیّه بود.

در وقتی که من نسبت به ارتباط بعضی از بزرگان و علما از ایشان سؤال کردم: آیا اینها تمام اختیار و اراده و خواست خود را در اختیار شما گذاشتند؟ فرمودند:

ابداً ابداً! اینها یک‌دهم خواست و اراده را به ما دادند؛ نه‌دهم را برای خود نگه داشتند!

مگر این علمیت در اینجا هم نبود؟! مگر این فضل و دانش در اینجا هم نبود؟! پس چرا ایشان تمام اراده و خواست و رضا و تفکر و تعقل و گرایش و میل و شوق را تا آخرین لحظهٔ حیات در اختیار استادش، حضرت حداد قرار می‌دهد و حتّی به دستور او از طهران به مشهد مهاجرت می‌کند؟! اما

در مورد دیگران ما این مسئله را نمی‌بینیم.

نکتهٔ کلیدی برای سالک راه خدا

اینجا است که آیهٔ قرآن به کمک می‌آید و ما را از این تردید بیرون می‌آورد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾؛ مواظب خودتان باشید! نگاه نکنید که عجب، فلان شخص با این موقعیت و با این مقام و با این خلوص و با این اهتمام و با این اشتیاق که واقعاً هم درست و به‌جا و صحیح است، چرا باید به این وضعیت بیفتد؟! چرا باید گرفتار بشود؟! چون معیار برای راه شما آن شخص نیست که بخواهید نگاه کنید؛ معیار برای راه شما عقل شما است، منطق شما است، فطرت شما است. چه شخصی تضمین داده است که اگر انسان بخواهد به یک رتبه از مراتبی برسد و به یک افق از افق علمی دست پیدا کند دیگر کار او تمام است و دیگر راه او رفته شده است؟! نه‌خیر، تازه اوّل کار است و اوّل حرکت و اوّل تصمیم است.

در همان زمانی که ایشان در خدمت استاد خودشان بودند، خود بنده مشاهده می‌کردم افرادی که در آنجا می‌آیند، به‌جای اینکه به این آیه تمسک

کنند و به این آیه عمل کنند و مفاد این آیه را نُصب‌العین خود قرار بدهند و بر طبقش به آن ارادت و تسلیم نسبت به استاد سر در بیاورند، دائماً دنبال این هستند: چه کسی آمد؟! چه کسی رفت؟! برای چه این آمد؟! برای چه آن رفت؟! این چرا آمد این حرف را زد؟! چرا آن حرف را زد؟! این افراد به هیچ‌جا راه نمی‌برند؛ چون از خود غافل‌اند، ﴿عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ را فراموش کرده‌اند و «خودتان را بپایید» را فراموش کرده‌اند! استادت به تو دستور داده است که این کار را بکنی؟! استادت به تو دستور داده است که در اینجا ناظم و ناظر و مبصر باشی؟! استادت به تو دستور داده است که حضور و غیاب و... بکنی یا نه؟! بیا بنشین، فایده‌ات را ببر و فیضت را بگیر؛ دیگر به تو چه مربوط است که در اینجا چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود؟! به تو چه ارتباطی دارد چه کسی در آنجا می‌آید؟! مگر ابوبکر و عمر پیش پیغمبر نمی‌آمدند؟! مگر خالد بن ولید و عبدالرحمن عوف و بقیّهٔ این منافقین پیش رسول‌اللَه نمی‌آمدند؟! کی شد که امیرالمؤمنین، یا سلمان فارسی، یا ابی‌ذر و این

اصحاب خاصّهٔ رسول‌خدا خدمت حضرت برسند و از اینکه ببینند این افراد در اینجا نشسته‌اند اظهار ناراحتی بکنند و اعتراض بکنند: یا رسول‌اللَه، اینها که هستند اینجا نشسته‌اند؟! اینها را بیرون کن! ما می‌خواهیم بیایم فقط تو را ببینم؛ اینها که اینجا هستند حال ما را می‌گیرند؛ اینها که اینجا هستند فکر ما را مشغول می‌کنند؛ اینهایی که اینجا هستند در ما توهّم و تخیل ایجاد می‌کنند؛ اینهایی که اینجا هستند فضای نورانی مجلس را از بین می‌برند! همین‌طوری می‌آمدند به آقای حداد می‌گفتند! اگر فضای نورانی که رسول‌خدا ایجاد کرده است، یک ابوبکر و عمر از بین ببرند، او دیگر پیغمبر نیست! او آمده بر آن مسئله غلبه کرده است! تو کجا آمده‌ای؟! چه برداشتی داری؟! چه برداشتی داری از این حضور پیغمبر و چه احساسی برای تو پیدا شده است؟! و همین باعث ترقّی مرحوم والد، و همین باعث تنزل و سقوط دیگران شد؛ او آمد فقط به یک‌جا نگاه کرد!

بایزید وقتی که خدمت امام صادق علیه السّلام رسید، شش سال سقّایی آن حضرت را کرد. یک روز امام صادق فرمودند: «فلان کتاب را

از آن رف بیاور.» نگاه کرد گفت: «کجا است؟» حضرت گفتند: «شش سال است اینجا هستی، آن رف بالای سرت را ندیدی؟!» گفت: «از وقتی که آمدم، غیر از شما چشمم به جایی نیفتاد که بخواهم نگاه کنم!» حضرت فرمودند: «پس دیگر کارت تمام است.»[1] شش سال آمده نگاه نکرده است که اینجا رف دارد یا ندارد، طاقچه دارد، وضعیتش چطور است! اینها می‌برند و اینها می‌آیند!

اما آن کسی که می‌آید قبل از اینکه به صاحب‌البیت نگاه کند، به بیت نگاه می‌کند، به چراغ‌ها و در و دیوار و فرش و مکان نگاه می‌کند، به حیاط و افرادی که می‌آیند و می‌روند نگاه می‌کند، به اشخاصی که می‌آیند و می‌روند توجه می‌کند، [می‌گوید]: به‌به، چه کسانی و چه شخصیت‌هایی می‌آیند! پس معلوم است خبری هست! دلخوش می‌کند به افرادی که می‌آیند و به شخصیتی که نگاه می‌کند؛ سر سوزنی نصیب نمی‌برد! اگر صد سال بماند، قدم از قدم برنمی‌دارد؛ زیرا مجالست با امام

---

[1] رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۱۳۹.

علیه السّلام به‌تنهایی کفایت نمی‌کند! مگر با پیغمبر نبودند؟! مگر جانمازشان را پشت سر پیغمبر نمی‌انداختند؟! همان‌هایی که آمدند خلافت را از صاحب خلافت غصب کردند و آمدند در خانهٔ وحی را به روی دختر صاحب وحی کوبیدند و بضعهٔ رسول خدا را جلوی چشم اهل‌خانه تکه‌تکه کردند، اینها چه کسانی بودند؟ همین‌هایی نبودند که با پیغمبر محشور بودند؟! همین‌هایی نبودند که می‌آمدند در خانهٔ رسول خدا می‌نشستند و وقت پیغمبر را می‌گرفتند؟! بودن با یک معصوم اهمّیت چندانی ندارد، تا وقتی که این دل در اینجا واقع نشود! اوّل دل را باید گذاشت و اوّل اختیار و تسلیم و شوق را باید گذاشت، بعد آن خودش می‌داند چه‌کار بکند، خودش می‌داند چه نحوه عمل کند، خودش می‌داند چگونه جلو بیاید و آن راه را طی بکند.

بنابراین این آیه بسیار آیهٔ مهمی است. این آیه از آن آیه‌های کلیدی راه انسان و آیه‌ای است که دقیقاً به هدف زده، و دقیقاً آن هدف را برای انسان مشخص کرده است. اوّل به‌دنبال این برو که چه

هستی و که هستی؟ اوّل به‌دنبال این باش که چه راهی را انتخاب کرده‌ای؟ اوّل به‌دنبال این باش که در ارتباط با مسائل حق تا چقدر پای کاری و تا چقدر پایداری؟ اگر متوجه شدی که آیا فلانی این کارش درست است یا نه و آمدند به تو گفتند: «حالا تو چه‌کار داری، رها کن، به این حرف‌ها نگاه نکن» بدان که اینجا نقطهٔ خلاف است؛ پایت را نگذار! «حالا رها کن» در راه خدا نیست؛ «حالا بیا بعداً می‌بینی» در راه خدا جایی ندارد! در راه خدا ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است. اشکال و اشتباه و خطا اشکال ندارد و گاهی برای انسان پیدا می‌شود و عرض کردم، ایراد ندارد. ما جایز الخطا هستیم و اشتباه می‌کنیم؛ ولی وقتی که متوجه شدیم دیگر نباید در این اشتباه بایستیم؛ اگر متوجه خطا شدیم باید اعلان کنیم: «آقا، من در این قضیّه اشتباه کردم! ای افرادی که به حرف من آمدید و به‌دنبال این جریان رفتید، بدانید که من اشتباه کردم!» باید بگوییم؛ رفع اشتباه وجوب شرعی دارد! نه‌اینکه [بگوییم]: چون حالا گفته‌ام، تا روز قیامت بر سر اشتباه بایستم؛ چون این حرف را

[زده‌ام، باید بر سر اشتباه بایستم]! اینها به نفس برمی‌گردد! می‌گویند: «دیدی اشتباه کردی؟! دیدی حرفت [اشتباه بود]؟!پس این حرفت هم قابل اعتماد نیست!» نیست که نیست! من وظیفه داشتم آن‌موقع بگویم؛ الآن وظیفه‌ام عوض شده است و تکلیف دارم باید بگویم. اگر این کار را نکنم، خدا به‌شدّت من را مؤاخذه می‌کند! تا دیروز می‌دانستم فلان کس فاسق است؛ امروز می‌بینم که توبه کرده است، یا اینکه در آن اعتقادم اشتباه کرده‌ام. باید بگویم: «آقایان، این شخصی که من گفتم فاسق است، توبه کرده و عادل شده است.» یا اینکه بگویم: «آن اعتقادم خلاف بوده است.» تا دیروز می‌دانستم این شخص عادل است و مردم را به‌سمت او ارجاع می‌دادم؛ بعداً فهمیدم در این فهمم اشتباه کرده‌ام، باید اعلان کنم و باید بگویم! عقلاً و شرعاً و منطقاً و عرفاً وظیفهٔ شرعی و منطقی است که بگویم: «آقایان، بنده نسبت به این شخص هیچ کاری ندارم؛ خودتان می‌دانید، خودتان تکلیف را تشخیص بدهید، شما به اعتماد من دیگر نسبت به این قضیّه چنین گرایشی را نداشته باشید، بنده سلب مسئولیّت کردم!» اگر نکنم، خدا فردا

به‌شدّت من را مؤاخذه می‌کند! مردم به اعتماد تو این راه را رفتند؛ مردم به اعتماد تو این تصمیم را گرفتند؛ مردم به اعتماد تو این مطلب را پذیرفتند؛ چرا وقتی که فهمیدی اشتباه کردی، آنها را از اشتباه در نیاوردی؟! ترسیدی به تو بگویند که اشتباه کردی؟! آیا خطای مردم و ضلالت و گمراهی مردم ایراد و اشکال ندارد؟! این است راه خدا؟! این است راه پیامبر؟! این است راه ائمّه؟! یا نه، هر لحظه که فهمیدی، اگر بخواهی به لحظهٔ دیگر بیندازی، معلوم نیست که در آن فاصلهٔ بین دو لحظه چه اتفاقی می‌افتد و چه قضیّهٔ خلافی صورت می‌پذیرد؟! و از کجا تو تا لحظهٔ دیگر زنده هستی و می‌توانی اشتباه خود را پس بگیری؟!

﴿لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾؛ این انسان می‌شود انسانی که دارد پا جا پای حق می‌گذارد. اشتباه می‌کند، بکند؛ خدا ما را معصوم خلق نکرده است. آیا ما معصوم هستیم؟! معصوم چهارده نفرند و بس؛ تمام شد! معصوم نیستم. پس حالا که اشتباه می‌کنیم، اشتباه بر ما نقص نیست؛ پا گذاشتن روی

اشتباه نقص است، استمرار بر اشتباه نقص است، تداوم بر خلاف نقص است. این نقص و جرم و خیانت و جنایت است. این عمل می‌شود عمل خائنانه و این عمل می‌شود عمل جنایتکارانه و تمام تبعات و لوازمی که مترتب بر این است، گریبان انسان را خواهد گرفت!

امام کاظم علیه السّلام به هشام می‌فرماید:

ای هشام، اگر در دست تو گوهر است، تمام دنیا بیایند بگویند خزف است، به تو ضرری نمی‌رساند؛ چون در دستت گوهر است. و اگر در دست تو خزف باشد، تمام مردم بیایند بگویند که در دست تو گوهر است، چیزی نصیب تو نمی‌شود؛ تو خودت که بهتر می‌دانی چه خبر است، خودت که بهتر می‌دانی دستت خالی است؛ حالا بیایند بگویند در دستت گوهر است.[1]

پس چه بهتر انسان بیاید اعتراف کند که خزف است تا آن خزف تبدیل به گوهر بشود. اگر اعتراف نکند، [قطعاً] تا آخر خزف می‌ماند! آن‌وقت دیگر در اینجا است که انسان هنگام رفتن، دست بر سر و نادم

---

[1] تحف العقول، ص ۳۸٦، با قدری اختلاف.

از این عمر بر باد رفته است که گوش خود را به عده‌ای عوام و ابلیس و شیطان و رهزن طریق سپرده و آلت دست آنها قرار گرفته است! هر کسی کار خودش را دارد و هر کسی دنبال پروندهٔ خودش است. و مهم این است که انسان بداند چه می‌کند؟ فقط عمل با انسان است. اگر انسان به‌دنبال ولایت باشد و به‌دنبال حقیقت باشد، آن ولایت و آن حقیقت او را تنها نمی‌گذارد و دست او را در موارد مختلف می‌گیرد؛ در این دنیا می‌گیرد، هنگام رفتن می‌گیرد.

بشارت امیرالمؤمنین به دوست‌داران خودشان

امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی چه فرمود؟ وقتی که مریض بود، حضرت به عیادت او رفتند. او اظهار ناراحتی و غَلَق و اضطراب می‌کرد از اینکه دیگر دارد از این دنیا می‌رود و دستش خالی است. مطالب و مسائلی که به گوشش خورده است از حساب و کتاب و قبر و قیامت و مسائل آنها، او را مضطرب کرده و به غَلَق انداخته است. امیرالمؤمنین به او رو می‌کند و می‌فرماید: آیا تو به من و به ولایت من پایبند هستی؟ اگر هستی دیگر غم نداشته باش،

دیگر غصه نداشته باش، دیگر نگرانی برای چه می‌خواهی داشته باشی؟! وقتی که مرا داری دیگر از چه ناراحتی؟! از عملت؟ عملت را درست می‌کنم. از اشتباهاتت؟ اشتباهاتت همه را می‌پوشانم. از خطاهایی که کرده‌ای؟ همه را می‌پوشانم. از ملائکه نگرانی داری؟ ملائکه همه مأمورین من هستند؛ تو از چه نگرانی؟! نکیر و منکر مأمور من هستند. تو صاحب خانه را گرفته‌ای، از آن نگرانی؟! از قیامت و حساب و کتاب و تطایُر کتب و... نگرانی؟! تمام آنها به امر من هستند؛ تمام ملائکهٔ دوزخ و بهشت به اطاعت من و به امر من دارند انجام می‌دهند! مگر آن اشعار را نشنیده‌ایم:

یا حارِ هَمدانَ مَن یَمُت یَرَنی *** مِن مُؤمِنٍ او مُنافقٍ قَبَلا

«ای حارث همدانی، هرکه بمیرد مرا می‌بیند (پیش از آنکه عزرائیل را ببیند و پیش از اینکه ملائكهٔ قبر و حساب و کتاب را ببیند، اوّل مرا می‌بیند و اوّل من در آنجا حاضرم)؛ چه مؤمن باشد، چه منافق و کافر باشد تفاوتی نمی‌کند.» چون معیار حرکت در این دنیا و سیر

در این دنیا منم. مؤمن را من به ایمان می‌رسانم، کافر را من به آن کمال کُفرش می‌رسانم. معیار در حیات انسان و در سیر انسان، من هستم؛ لذا بین مؤمن و بین کافر فرق نمی کند. مَن یَمُت یَرَنی؛ هرکه بمیرد مرا دیده است.

وَ أنتَ عندَ الصِّراطِ تَعرفُنی *** فَلاتَخَف عَثرَةً و لازَلَلا

«در موقع قیامت، در موقع صراط و در موقع حساب، تو مرا می‌شناسی؛ چون دنبال من بودی، شیعهٔ من بودی، ولایت مرا داشتی.» مگر می‌شود انسان ولایت کسی را داشته باشد و به‌دنبال کسی باشد و او را نشناسد؟!

«فَلاتَخَف عَثرَةً و لازَلَلا؛ اصلاً نگرانی به خود راه نده، اصلاً تشویش به خود راه نده، اصلاً پایت در صراط نلرزد!» چون پشت تو منم؛ صراط منم، حساب منم، کتاب منم، قیامت منم، بهشت منم، آن‌وقت همه‌چیز منم. تو به‌دنبال اصل رفته‌ای، آن‌وقت از افراد دیگر نگرانی؟! تو در دریا افتاده‌ای، آن‌وقت از شمع و

آتشی که در یك‌جا روشن است هراس به دل راه می‌دهی؟! تو در دریا و اقیانوس افتاده‌ای!

أقولُ لِلنّارِ حَین توقَفُ لِلعَرضِ *** دَعیه لا تَقرَبی الرَّجُلا

«وقتی که در روز قیامت کنار جهنم ایستادی، امر می‌کنم به آتش که او را رها کن، نزدیک مشو، کنار او قرار مگیر، از او فاصله بگیر!»

ذَرِیه فَلاتَقْرَبیهِ إنَّ لَه *** حَبلًا بحَبلِ الوَصی مُتَّصِلا[1]

«نزدیك نشو! چون ریسمانی بین او و بین وصی است!» در هرجا آن ریسمان وجود دارد، آن ریسمان نمی‌گذارد که آتش نزدیك بشود. نیاز به امر امیرالمؤمنین و نیاز به نهی ندارد؛ وقتی که ریسمان بین تو و بین علی است، چه به آتش بگویند و چه به آتش نگویند، آنجا اصلاً آتش جایی ندارد! به امرکردن نیاز ندارد؛ همین‌که پای علی در کار می‌آید، دیگر از آتش

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ٦٢٥ ـ ٦٢٧؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ٧. با قدری اختلاف در مصادر.

جهت اطّلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ١، ص ١٧٥؛ معاد شناسی، ج ٢، ص ١٤٥.

خبری نیست! همین‌که پای ولایت در کار می‌آید، دیگر در آنجا ظلمت نیست! همین‌که پای اتّصال به حبل اللَه المتین در کار می‌آید، اصلاً دیگر در آنجا جهنمی وجود ندارد تا به آن بگویند: برو کنار، فاصله بگیر، نزدیك نشو!

و این بشارت، بشارتی است که به ما داده‌اند. این بشارتی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام به محبین و دوست‌داران خودش داده است که هراس نداشته باشید، از این مسائل دنیا نترسید، از این جریاناتی که می‌بیند هراس نداشته باشید، از این‌طرف و آن‌طرف و فراز و نشیب‌ها نگران نشوید، توهّم و تخیّل اینها شما را باز ندارد، به راه خود باشید و اتّصال به حبل اللَه متین، حضرت بقیّةاللَه الأعظم ارواحنا و ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات لتراب مقدمه الفداء را از دست ندهید، هرچه می‌خواهد بشود، دیگر بشود و هرچه می خواهد اتفاق بیفتد، بیفتد! این برود، آن بیاید، آن فلان حرف را بزند، آن فلان کار را بکند، آن فلان تهدید و...! هرچه می‌خواهد باشد، این ریسمان قطع نشود، این ارتباط

به‌هم نخورد و دائماً محکم‌تر و محکم‌تر و محکم‌تر باشد!

عید فطر متعلق به امام زمان

ماه رمضان گذشت؛ خدای متعال توفیق داد که امسال را هم توفیق ضیافت او را پیدا کنیم و اگر بخواهیم بگوییم که از این ضیافت نصیبی برای ما حاصل نشده است، نا شکری و کفران نعمت کرده‌ایم! بلی، می‌توانیم بگوییم که خداند متعال از آن مواهب و از آن برکات و نعمات و عطایایی که قسمت خاصّهٔ از بندگان خود و اولیای الهی کرده است، به ما هم عنایت کند.

امروز روز جمعه و روز عید فطر و روزی است که متعلق به قطب عالم امکان، حضرت بقیّةاللَه ارواحنا فداه است. از آن حضرت بخواهیم که خداوند قلوب ما را فقط و منحصراً متوجّه ذات أقدس خودش قرار بدهد، و تمام افکار ما و میل ما و خواستهٔ ما را مندک در خواست و اراده و اتّصال به قلب نازنین و اطهر خودش بگرداند، در فرج موفور السرورش تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی او قرار بدهد، خداوند در همهٔ احوال فقط آن

ولایت او و آن اشراق و سیطرهٔ او را بر امور ما مقرر بگرداند!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إليكَ فی دَولَةٍ كَريمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فيها مِنَ الدُّعاةِ إلى طاعَتِكَ و القادَةِ إلى سَبيلِكَ و تَرزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنيا و الآخِرَة.[1]

جهت تعجیل در ظهور آن حضرت و رفع گرفتاری از بلاد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام سه صلوات مرحمت بفرمایید.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:
«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»